



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

حقیقت قرآن از دیدگاه روایات

محمود خونمیری

اشاره:

در قسمت آغازین این بحث که در شماره دوم این نشریه بدان پرداختیم، حقیقت قرآن با توجه به خود قرآن، مورد بررسی قرار گرفت و - هر چند فشرده - به گوشه‌ای از معارفی که ما را به این هدف رهنمون می‌ساخت، اشاره نمودیم. اکنون، در ادامه سخن، پیرامون حقیقت قرآن، روی به جانب حضرات معصومین علیهم‌السلام می‌کنیم که خود، قرآن ناطق و کلمات تامّ الهی اند و بی‌گمان، پس از قرآن کریم، کسی جز آنان شایستگی تبیین قرآن و حقیقت آن را ندارد. از این رو، قبل از ورود به بحث «حقیقت قرآن از دیدگاه خاندان عصمت و طهارت» به مقدمه‌ای اشاره می‌کنیم که خود، سهم بسزایی در کشف حقیقت قرآن ایفا خواهد کرد و جایگاه و مقام معصومین علیهم‌السلام و انسانهای کامل نیز در کنار قرآن کریم معرفی خواهد شد.

ارتباط حقیقت قرآن با ائمه معصومین علیهم السلام

کلمه ارتباط - بطور اجمال - از علاقه و نسبت بین دو یا چند چیز حکایت می‌کند؛ اما اینکه منشاء و علت چنین علاقه و نسبتی چیست و ارتباط مذکور، از چه کیفیت و آثاری برخوردار است، محتاج تأمل و بررسی در هر یک از امور مرتبط و نحوه وجودی آنها و خصایص و ویژگیهای آنها می‌باشد. به هر حال، مسأله ارتباط حقیقت قرآن با اهل بیت عصمت علیهم السلام امری است مسلم و دلایل و شواهد فراوانی از کتاب و سنت برای آن وجود دارد؛ اما فهم و دریافت چگونگی این ارتباط و پیوند - آن مقدار که میسر باشد - امری است که تأمل و تعمق ویژه‌ای را می‌طلبد.

نمونه‌ای از شواهد و ادله‌ای که بیانگر همراهی این دو ثقل گرانقدر است، حدیث مشهور و متفق «ثقلین» است. ما در اینجا حدیث مذکور را بر اساس یکی از طرقی که نقل شده است، مطرح می‌کنیم.^۱

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

أنتی أوشک ان ادعی فأجیب و إتی تارک فیکم الثقلین کتاب الله حبل ممدود من السماء الی الأرض و عترتی اهل بیتی و ان اللطیف الخیر أخبر انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض فانظروا ماذا تخلفونی فیهما^۲.

همانا هنگام مرگ من نزدیک است و زمان پاسخگویی به دعوت لقاء الهی فرارسیده است. پس از خود، دو چیز گرانبها را در میان شما به یادگار و امانت خواهم گذاشت، یکی کتاب خدا، که رسمانی است کشیده شده از آسمان تا زمین و دیگر، عترت و اهل بیتم و به راستی خداوند لطیف و خبیر، خبر داده است که این دو (کتاب و عترت) هرگز از یکدیگر جدایی نداشته، تا زمانی که در کنار حوض (کوثر) بر من وارد شوند. پس بنگرید که با این دو میراث چه خواهید

۱. این حدیث، به طرق مختلفی روایت شده است که علی‌رغم اختلاف موجود در الفاظ و تعابیر آن در مقام نقل، از مفاد و مضمون واحدی برخوردار است.

۲. مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۱۰۸

کرد.

چنانکه از ظاهر این روایت به دست می‌آید، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به وضوح، از ارتباط و پیوستگی این دو امانتِ سترگ، سخن گفته‌اند و با تعبیر «انهما لن یفترقا» می‌توان دریافت که این ارتباط و پیوند، آنچنان عمیق و گسترده است که گویی این دو با یکدیگر متحدند؛ بنابراین، گمان نشود که این عدم جدایی قرآن و عترت، امری سطحی و ظاهری است، بلکه به عکس، این پیوند قدسی و نورانی و اتحادِ ملکوتی، در مراتبی از هستی، آنچنان عمیق و شگرف است که تمیزی یکی از دیگری، بسی دشوار و ناممکن می‌نماید. این مطلب، زمانی روشنتر خواهد شد که بدانیم، ائمه معصومین علیهم السلام خزاین علم الهی بوده و صاحبان و وارثان لوح محفوظ می‌باشند و به تعبیر قرآن، کسی جز اهل طهارت، با آن مرتبه عالی قرآن تماس و ارتباطی ندارد. «إِنَّ لِقْرَانَ كَرِيمٍ فِي كِتَابٍ مَكْتُونٍ لَا يَمْسُهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ»^۱ و به راستی آنان مصداق آتم اهل طهارتند و آیه تطهیر، گویای این واقعیت می‌باشد. از این رو، بی‌جهت نیست که از آنان با عنوان قرآن ناطق و مجسم یا قرآن عینی یاد شده است. با این توضیح کوتاه، درمی‌یابیم که اساساً برای درکِ درستِ حقیقت قرآن، چاره‌ای جز کوشش برای شناختِ حقیقتِ امام و مقام ولایت او و آثار وجودی انسان کامل نداریم و نهایتاً، باید اعتراف کرد که خاندان وحی و عصمت، از چنان مقام و موقعیتی در هستی و نزد خداوند برخوردارند که شایستگی مطلق سخن گفتن در باب قرآن و حقیقت آن را دارند و این ادعا سخنی از تعصّب محض و کورکورانه نیست، بلکه مطابق با عقل و نقل است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در شأن مولای متقیان فرمودند: «علی مع القرآن و القرآن مع علی»^۲ البته چنین معیت و ارتباط وثیق و غیرقابل افتراقی که بدان اشاره کردیم، در تمام امامان وجود دارد؛ چرا که آنها نور واحدند. این دو منبع فیض و هدایت و دو

۲. مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۴۷۶

۱. واقعه / ۸۰

جلوة نور الهی، گویی روحی واحدند که در دو لباس و کالبد، ظهور و تجلی کرده‌اند؛ یکی صامت است و دیگری ناطق و هر یک، معرّف، شاهد و مبین دیگری است: «الإمام یهدی إلى القرآن و القرآن یهدی إلى الإمام و ذلك قول الله ﷻ إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ یهدی للّتی هی أقوم»^۱

از جمله فضایی که درباره اهل بیت پیامبر ﷺ ذکر شده است، این است که قبل از اینکه خلق شوند، فقیه بوده‌اند؛ یعنی، اسرار علم الهی را به همراه خود آورده‌اند و از کسی نیاموخته‌اند، جز خدا و نیز وحی را قرائت کردند، قبل از اینکه به زبان آیند؛ یعنی، پیش از آنکه به سن تکلم برسند، آشنای به وحی بودند؛ چنانکه ابوحنیفه، به چنین فضیلتی برای امام حسین ﷺ اعتراف کرده است.^۲

بنابراین، آنچه از کلمات گهربار و نورانی اهل بیت عصمت ﷺ در باب حقیقت قرآن خواهیم آورد، بسی حائز اهمیت بوده و ملاک مطمئن و ارزشمندی محسوب می‌گردد؛ بطوری که با احاطه و شناخت کاملی که آنان نسبت به قرآن و حقیقت و رموز و مقاصد آن دارند، کسی دیگر، عدل و جایگزین آنها در این مقام نخواهد بود. بی تردید، در روایاتی که بطور مستقیم یا غیرمستقیم به قرآن و حقیقت آن پرداخته شده است، امامان معصوم ﷺ با بیانات گوناگون، پرده‌هایی از چهره این کتاب آسمانی برداشته و حقایق و معارف عمیقی را ارائه کرده‌اند. البته فهم عمیق و دقیق بعضی از این روایات - خصوصاً با تعبیرکنایی و اشارات بدیع موجود در آنها که بر دشواری درک کامل آن می‌افزاید - محتاج مهارت، اجتهاد و تهذیب فکری و قلبی است. بدیهی است مطالبی که در توضیح و تشریح بعضی از آنها خواهیم آورد، چیزی است درخور فهم ما و هرگز بیانگر تمام مطلب نخواهد بود. کوتاه سخن آنکه باب فهم بیشتر بر روی همگان گشوده است و امکان وصول به بطون عمیق‌تری از معارف موجود در این گونه روایات، غیر قابل انکار می‌باشد.

۱. همان، ج ۲۵، ص ۱۹۴

۲. جوادی آملی، تفسیر موضوعی قرآن، ج ۶، صص ۱۸۴-۱۸۵

اکنون، در راستای روشن ساختن حقیقت قرآن - با توجه به روایات - به ذکر و ارائه آنچه محصول تحقیق ما بوده است، می پردازیم؛ با این تذکر که مطالب فراهم آمده، ناظر به بخشی از روایات فراوانی است که در این باره رسیده است.

قرآن، کلام خداوند

چنین به نظر می رسد که هر آنچه از وجود، بهره مند است، به طریقی، گویا و سخنگو هم هست؛ اما پرواضح است که هر یک، به صورت و شکلی خاص خود، سخن می گوید و با توسعه ای که در معنای نطق و سخن گویی قائل شدیم، دیگر نباید توقع داشته باشیم که در شرایط عادی، زبان جمادات و نباتات و حیوانات را کاملاً درک نماییم؛ بلکه اصولاً این یک اشتباه یا نوعی خودمحوری است که بشر بخواهد میزان فهم و ادراک خویش را ملاک تمیز و حکم نسبت به بود و نبود بعضی از امور قرار دهد.

در فرهنگ قرآن، ذی شعور بودن تمام هستی، به عنوان یکی از معارف بلند، به اثبات رسیده است؛ تا بدان حد که عالم، یکپارچه تسبیح گوی خدای هستی بخش معرفی شده است و نیز هر یک از موجودات، به قدرت الهی و بر طبق حکمت پروردگار، ناطق و گویا آفریده شده اند.

در آیه «قَالُوا أَنْطَقْنَا اللَّهَ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ»^۱ خداوند با این وصف که هر چیزی را گویا کرده معرفی شده است؛ بنابراین، گفتگوهایی است که اولاً ما از وجود و نحوه آن بی خبریم و ثانیاً اگر از وجود آن، اجمالاً آگاه باشیم، ممکن است از فهم آن عاجز باشیم و با قبول تفاوت افراد در میزان ادراک، می توانیم به این نتیجه نیز دست یابیم که چه بسا ادراک یک چیز، برای شخصی مقدور باشد، اما ادراک همان چیز برای

فرد دیگر ناممکن باشد. اکنون، با توجه به این مقدمه و قبول اینکه قرآن، کلام خداوند است، سخن در این است که درباره کلام و سخن‌گویی خداوند - بطور کلی - چه قضاوتی باید داشت؟ آیا تکلم خداوند از سنخ تکلم مخلوقات است؟ به این معنی که آیا خداوند برای سخن گفتن محتاج ابزار یا اعضایی است که به کمک آنها، حروف و اصواتی را تولید کند و در ظرف زمان، دقایقی لب گشوده و مشغول حرف زدن بشود؟ کاملاً روشن است که خدای سبحان، نه موجودی است زمانمند و نه محتاج اسباب و جهازات حسی و بالاتر آنکه او بی مثل و مانند است و همان‌طور که در ذات، بی مانند است، در اوصاف و افعال نیز قابل مقایسه با مخلوق نبوده و منزّه از هر نوع نقص و محدودیت می باشد؛ بنابراین، تصویری که درباره تکلم خداوند و چگونگی آن باید داشت، بایستی متناسب با مقام و ذات الهی باشد و هر نوع قیاس به نفس یا سطحی‌نگری در این باره، منجر به انحراف از جاده توحید و معرفت خواهد شد. از این رو، امامان معصوم علیهم‌السلام برای شناساندن حق و تبیین چگونگی اوصاف و افعال الهی، با منطقی نورانی و استوار و مؤید به آیات محکم قرآنی در مواضع گوناگون، بیاناتی اظهار داشته‌اند و از حریم توحید و معارف صحیح، پاسداری کرده، متحیران وادی حق جویی را دستگیری نموده‌اند و اگر نبود این بیانات روشنگر و فرقانی، چه بسا که بسیاری از مردم در باب شناخت اوصاف الهی، با پیمودن طریق تنزیه محض و تفریطی، به حقیقت دست نمی یافتند و یا با افتادن در پرتگاه تشبیه افراطی، به هلاکت افتاده، دچار شرک می گشتند.

اکنون، برای روشن شدن دیدگاه اهل بیت عصمت علیهم‌السلام درباره چگونگی کلام خداوند، به ذکر بعضی از روایات می پردازیم:

از صفوان بن یحیی روایت شده است که گفت:

ابوقره محدث از امام رضا علیه‌السلام پرسید: فدایت گردم! به من خبر ده از (چگونگی) سخن گفتن و کلام خداوند با موسی علیه‌السلام. امام علیه‌السلام فرمودند: خداوند خود بهتر می داند که با چه زبانی یا او سخن گفته است، به سریانی یا عبری. ابوقره،

زبان خویش را گرفته و گفت: سؤال من از شما راجع به این زبان بود. ابوالحسن الرضا علیه السلام در جواب فرمود: سبحان الله! خدا منزّه است از آنچه می‌گویی، پناه بر خدا از اینکه او به خلقش شباهت داشته باشد یا سخن بگوید آنچنان که آنها سخن می‌گویند. اما خداوند تبارک و تعالی موجودی است که چیزی مثل او مانند او نیست و گوینده و فاعلی چون او وجود ندارد. ابوقره گفت: کلام خداوند چگونه است؟ امام فرمود: کلام خالق با مخلوق، همانند سخن گفتن مخلوق با مخلوق نیست و به لفظ درآمدن آن با استفاده از گشودن دهان و زبان نیست و لکن خداوند می‌گوید: باش (کُن) پس هر آنچه از امر و نهی که به مشیتش با موسی علیه السلام به آن خطاب کرده، بدون درنگ و تأمل، موجود می‌شود.^۱

با دقت در این روایت و مراحل پرسش و پاسخ آن، روشن می‌شود که امام علیه السلام در مرحله نخست، در پاسخ به این سؤال که کلام خداوند با موسی علیه السلام چگونه است؟ علم به چگونگی آن را به خداوند ارجاع می‌دهند؛ اما در مرحله دوم برای دفع توهم مشابهت کلام خدا با مخلوق به نحو سلبی، با تنزیه خداوند از چنین مشابهتی، او را برتر از آن معرفی می‌کنند که مثل ومانندی داشته باشد و خلاصه آنکه، احدی در قول و فعل، همانند خدا نیست. در مرحله سوم، امام علیه السلام اشاره‌ای هم به چگونگی کلام الهی بطور ایجابی می‌نمایند و ضمن نفی مجدد مشابهت کلام خالق با مخلوق و اینکه کلام او به دهان و زبان احتیاج ندارد، با تعبیر «کُن» - که برگرفته از آیات قرآنی است، همچون آیه «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»^۲ - چگونگی کلام خداوند را اجمالاً تبیین می‌کنند؛ کنایه از اینکه کلام الهی، از حقیقتی دفعی و جمعی و بسیط برخوردار است و آنچه از امر و نهی اراده کرده، یکباره به مخاطب خویش القا می‌کند؛ بدون آنکه نیازی به اندیشه ذهنی و تأمل و

۱. مجلسی، بحارالانوار، ج ۴، ص ۱۵۲؛ احتجاج طبرسی، ص ۴۰۵

تدریج باشد. «و ما أمرنا إلا واحدة کلمح بالبصر»^۱

نیز، از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام هنگام گفتگو با یک راهب نصاری - در باب توحید و نفی تشبیه - بیاناتی است که از جمله فرمودند: «أُنزِلَ مَوَاعِظُهُ وَ وَعْدُهُ وَ وَعِيدُهُ، أَمْرٌ بِلَا شَفَعَةٍ وَ لَوْلَا لِسَانٌ وَ لَكِنْ كَمَا شَاءَ أَنْ يَقُولَ (کن) فَلَكَانَ...»^۲

نکته‌ای که باید بدان توجه کرد، این است که لفظ «کن» تمثیلی است از ایجاد شیء به افاضه الهی بدون نیاز به چیزی غیر ذات متعالی حق و بدون تخلف و درنگی و اینکه در اینجا قول لفظی، به عنوان لفظ «کن» در کار نیست؛ چرا که شناخت صحیح ذات باری تعالی و عالم الوهی و نحوه فاعلیت حق، مقتضی آن است که آنچه از خداوند افاضه می‌شود، هرگز قبول مهلت و انتظار نمی‌کند؛ حتی به مقدار واسطه شدن یک کلمه و لفظ «کن» و بر شخص بصیر، هویداست که احکام عالم ملکوت، با عالم ملک و ناسوت تفاوت فراوان دارد.^۳ در روایات نیز بر این مطلب، تصریح شده است که کلام خداوند، فعل اوست.^۴ بنابراین طبق آنچه آوردیم، تا حدی پرده از چگونگی کلام الهی برداشته شد و معلوم شد که کلام خداوند از حقیقتی فوق ادراک افراد عادی بشر برخوردار است و قطعاً تلقی و دریافت چنین کلامی محتاج قابلیت ویژه‌ای است که مخصوص انبیا و برگزیدگان خداوند است و بی‌گمان، در مسأله نزول وحی و قول الهی، سنخیت، قابلیت و صعود روحی و ملکوتی گیرنده آن، به عنوان یک مطلب عمده، مطرح است.

سخن دیگر آن است که کلام الهی، محدود در یک مرتبه نبوده و طی مدارج متنازل تا عالم ملک، برای آن، جلوات و ظهورات دیگری نیز به همراه می‌آورد و در تمامی این مراحل، تحت حفظ و صیانت الهی می‌باشد و وساطت ملائکه نیز در این امر، در طول اراده و فاعلیت خداوند خواهد بود. در هر صورت، آن حقیقت غیبی و

۱. توحید صدوق، باب دوم، ص ۷۵

۵۰ / قمر ۱

۲. برای توضیح بیشتر رک: تفسیر المیزان، جلد ۱۷، ص ۱۱۵ (بحث «کن ایجادی»)

۳. همان، ص ۱۱۹ (بحث روایی)

امری که در مراحل با وحدت و بساطت و دفعی بودن، همراه است، در مراحل ناگزیر، تکثر می‌یابد و تقدّم و تأخر و تدریج را پذیرا می‌شود؛ از این رو، منافاتی بین وحدت و کثرت یا دفعی و تدریجی بودن، در باب کلام الهی وجود ندارد؛ زیرا، با قبول تفاوت مراتب و اینکه شیء در هر مرتبه‌ای، احکام همان مرتبه را واجد است، محذوری باقی نمی‌ماند. مشابه چنین بحثی، مسأله حدوث و قدم کلام الهی است که بعداً به آن خواهیم پرداخت.

مطلب دیگری که درباره کلام الهی قابل بحث است، انواع و انحاء وحی رسالی است که می‌توان آن را ناظر به مراتب وحی و تکلم الهی و درجات گیرندگان پیام الهی؛ یعنی، پیامبران دانست. آن که جامع تمام مراتب بوده و در تمام آنها حضور دارد، قابل پذیرفتن تمام انواع وحی خواهد بود و پیامبر اکرم، به سبب چنین کمال وجودی، از تمام انحاء وحی بهره‌مند بودند؛ چه وحی بی‌واسطه، چه با واسطه. در هر صورت، خداوند، نحوه تکلم خود را با بشر، در سه شکل منحصر ساخته است و این مطلب، مستفاد از این آیه است که فرمود: «و ما کان لبشر أن ینطق الله إلا وحياً أو من وراء حجاب أو یرسل رسولاً فیوحی یاذنه ما یشاء إنّه علیٰ حکیم»^۱

در شکل نخست، وحی بطور مستقیم است که حقیقت کلام الهی، بدون واسطه بر قلب پیامبر ﷺ القا می‌شود. در شکل دوم و سوم، بین خدا و رسول، واسطه‌ای قرار دارد. گاه، واسطه چیزی است که وحی از ورای آن به پیامبر می‌رسد؛ همچون خلق یک صوت که به گوش پیامبر می‌رسد و یا واسطه، فرشته وحی؛ یعنی، جبرئیل امین است که پیام الهی را بر قلب پیامبر ﷺ جاری می‌سازد.

همانطور که گفتیم، هر یک از اقسام و اشکال وحی را می‌توان ناظر به مراتب دانست که بیانگر میزان قرب روحی و معنوی پیامبر ﷺ به خداوند است؛ تا آنجا

که لایق مکالمه بی واسطه و مستقیم می‌شوند. در این باره، روایتی از امام صادق علیه السلام رسیده است که:

زراره از آن حضرت درباره غشوه و بیهوشی خاصی^۱ که هنگام نزول وحی به پیامبر دست می‌داد، سؤال می‌کند. امام در پاسخ می‌فرماید: این، در آن حالتی بوده است که بین خدا و رسول صلی الله علیه و آله، احدی واسطه نبوده است؛ یعنی، زمانی که خداوند بر آن حضرت تجلی می‌کرد. سپس امام افزودند: این نبوت است ای زراره، و حالت خشوع به آن حضرت دست داد^۲. (یعنی به امام صادق علیه السلام)

با توجه به اینکه خداوند، تجلیات گوناگون و ذومراتبی دارد، در قسم وحی مستقیم و بی واسطه که امام علیه السلام در آن، از واژه تجلی استفاده کردند، باید مراد، تجلی از نوع عالی و بسیار نزدیک به ساحت قدس احدیت باشد و ما، در آینده به بحثی درباره تجلی خداوند - مناسب با موضوع کلام الهی - خواهیم پرداخت. بنابراین، نتیجه گفتار، این خواهد بود که تکلم خداوند با مخلوق، نوعی از تکلم، با معنای خاص خود می‌باشد که با توجه به مقام متکلم و مرتبه او، از حقیقتی بی نظیر برخوردار است و علاوه بر حکمت خداوند، حالات و مقامات مخاطبین این کلام که انبیا و رسولان الهی باشند، در چگونگی این ارتباط، مؤثر بوده است؛ البته جزئیات دیگری درباره خصوصیات وحی و نزول آن در شرایط و حالات گوناگون بر پیامبر، مطرح است و در روایات به آن اشاره شده است که از نقل آنها صرف نظر می‌کنیم و علاقه‌مندان را به منابع مربوطه ارجاع می‌دهیم. با اعتراف به اینکه حق مطلب درباره چگونگی کلام الهی، در این مختصر نمی‌گنجد و از عهده ما - کما هو حقه - خارج است، به بُعد دیگری از بحث می‌پردازیم.

۱. چنین حالتی که از نظر ظاهری، به بیهوشی شباهت دارد، شاید از هر هوشیاری معمولی هم، فراتر باشد.

۲. مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۲۵۶

حدوث و قِدَم قرآن

بحث حادث و قدیم بودن اوصاف و افعال الهی و از جمله کلام خداوند و قرآن، از بحثهای تاریخی و پرجنگالی است که افکار گوناگون را به صف آرایی در مقابل هم واداشته و تعصبات و حساسیتهای دینی و فرقه‌ای، بر آن دامن زده و احیاناً حوادث تلخ و تأسف‌انگیزی را نیز به همراه داشته است. ما، در این مختصر، در صدد آن نیستیم که تاریخچه این بحث را بازگو کنیم و اقوال و آرای متفاوت آن را پیش روی آوریم؛ بلکه بر آنیم تا با استفاده از کلمات معصومین علیهم‌السلام و آیات قرآنی، دیدگاه خاندان عصمت علیهم‌السلام را در مورد کلام الهی ارائه دهیم.

روایاتی که در این زمینه ذکر خواهیم کرد، می‌تواند دورنمایی از فضای حاکم در اندیشه‌های مسلمانان آن روز را به دست دهد و اینکه ائمه معصومین علیهم‌السلام در مقابل چنین جریاناتی، چگونه به راهنمایی افکار مبادرت می‌ورزیدند. آنان میزان و الگوی عقاید ناب هستند و باید در این مسأله جنجالی، - به منظور رفع نزاع و حلّ شبهه - ابراز عقیده کنند. اما باید توجه نمود که کلمات آن چراغهای هدایت، محتاج دقت فراوان است و برای بیانات آنها - همچون قرآن - درجات و مقامات مختلفی است؛ در هر صورت، آنچه مسلم است، به صرف نقل یک یا چند روایت نمی‌توان بسنده کرد، بلکه مقایسه روایات و درایت در آنها نیز لازم است، تا با توجه به مجموعه کلمات و تکیه به محکّمات آن، رأی نهایی را به مدد عقل و وحی، به دست آورد.

حال، می‌پردازیم به ذکر روایات و پاسخهایی که ائمه معصومین علیهم‌السلام در مسأله مورد بحث ابراز داشته‌اند.

۱. «عن الجعفری قال: قلت لأبی الحسن موسی علیه‌السلام: یا بن رسول الله ما تقول فی القرآن، فقد اختلف فیہ من قبلنا فقال قوم: إنّه مخلوق و قال قوم: إنّه غیر مخلوق

فقال ﷺ: أما إني لأقول في ذلك ما يقولون ولكني أقول إنه كلام الله ﷻ»^۱
 ۲. «عن زراره قال سألت أبا جعفر ﷺ عن القرآن. فقال لي: لا خالق ولا مخلوق و
 لكنّه كلام الخالق.»^۲

۳. «عن اليقطيني قال: كتب أبو الحسن الثالث ﷺ إلى بعض شيعته ببغداد:
 ...نحن نرى أنّ الجدل في القرآن بدعة اشترك فيها السائل والمجيب ... وليس
 الخالق إلا الله وما سواه مخلوق والقرآن كلام الله لا تجعل له اسماً من عندك فتكون
 من الضالين جعلنا الله وإياك من الذين يخشون ربهم بالغيب وهم من الساعة
 مشفقون.»^۳

۴. «عن عبدالرحيم قال: كتب علي يدى عبدالملك بن أعين إلى أبى عبدالله ﷺ:
 جعلت فداك. اختلف الناس في القرآن، فزعم قوم أن القرآن كلام الله غير مخلوق و
 قال آخرون: كلام الله مخلوق، فكتب ﷺ: القرآن كلام الله محدث غير مخلوق و
 غير أنزلني مع الله تعالى ذكره وتعالى عن ذلك علواً كبيراً...»^۴

۵. «... فقال أبو الحسن ﷺ: التوراة والإنجيل والزبور والفرقان وكل كتاب أنزل
 كان كلام الله أنزله للعالمين نوراً وهدىً وهي كلها محدثة وهي غير الله حيث يقول:
 «و يحدث لهم ذكراً»^۵ و قال «ما يأتيهم من ذكر من ربهم إلا استمعوه وهم يلعبون»^۶ والله
 أحدث الكتب كلها التي أنزلها.»^۷

بطور کلی، در این پنج حدیث، قرآن کلام خداوند و وحی و تنزیل الهی
 معرفی شده است و با تصریحی که در بعضی از آنها مشاهده می شود، قرآن و
 کلام الهی، حادث و مخلوق شمرده می شود؛ چرا که طبق حدیث سوم، خداوند،

۱. همان، ج ۹۲، صص ۱۱۷-۱۱۸؛ امالی صدوق، ص ۳۲۶

۲. همان، ص ۱۲۰

۳. همان

۴. همان، ج ۹۲، صص ۱۱۸-۱۱۹

۵. طه / ۱۳

۶. انبیاء / ۲

۷. تتمه روایتی است که در بحث کلام خداوند ذکر کردیم که در آن ابوقره محدث از امام رضا ﷺ درباره
 کلام خداوند سؤال کردند. رک: احتجاج طبرسی، ص ۴۰۵

خالق و ماسوای او، همگی مخلوق او به شمار می آیند و قرآن نیز از جمله ماسوای خداست و بنابراین مخلوق خواهد بود. برای اثبات حادث بودن قرآن، در حدیث پنجم، به دو آیه نیز استشهاد شده است. در حدیث چهارم، تعبیر «محدث غیرمخلوق»، در ظاهر الفاظ، با هم سازگار نیستند؛ زیرا، محدث بودن، ملازم با مخلوق بودن است اما اینکه چرا «غیرمخلوق» به کار رفته است، باید گفت: جمع بین محدث بودن و در عین حال غیرمخلوق بودن، چندان مشکل نیست؛ زیرا، همان گونه که مرحوم صدوق در توضیح این روایت آورده اند،^۱ کلمه مخلوق، گاهی به معنای مکذوب و دروغین استعمال می شود؛ بنابراین، آوردن وصف «غیرمخلوق» پس از اثبات محدث بودن قرآن، قرینه آن است که مراد، نفی مکذوب بودن قرآن است و شاید به واسطه همین اشتراک لفظی و جلوگیری از اطلاق هر وصفی بدون رعایت احتیاط درباره قرآن، در حدیثهای اول و دوم، امام علیه السلام از اطلاق اوصافی چون مخلوق یا غیرمخلوق بودن سرباز می زنند و به صرف کلام الله بودن، اکتفا می کنند؛^۲ کما اینکه در حدیث سوم، امام علیه السلام تصریح می فرمایند که باید از اطلاق هر اسمی بر قرآن از جانب خود اجتناب کرد؛ زیرا، ممکن است موجب گمراهی شود.

نکته ای که لازم به ذکر است، این که از جمله آیاتی که برای اثبات حادث بودن قرآن مورد استناد قرار گرفته، آیه «ما یأتیهم من ذکرٍ من ربهم مُحدَثٍ إِلَّا اسْتَمَوْهُ و هم یلعبون»^۳ می باشد و شیعه و معتزله به آن استشهاد می کنند؛ اما در مقابل، دسته دیگری از مفسرین (اشاعره)، ظاهر این آیه را تأویل کرده و گفته اند: توصیف ذکر (قرآن) به محدث بودن، از جهت نزول آن بوده؛ چون، نزول آن حادث است و این منافات با قدیم بودن خود قرآن ندارد! ولی همان طور که مرحوم طباطبایی می فرمایند، دقت در آیه و ظاهر آن، مفید خلاف رأی آنان است.^۳

۱. مجلسی، بحارالانوار، ج ۹۴، صص ۱۱۸-۱۱۹. ۲. انبیاء / ۲
 ۳. تفسیر المیزان، ج ۱۴، ص ۲۴۷

مطلب دیگری که قابل توجه است، این که غالباً در کتب کلامی ما، همراه با اثبات حدوث کلام، دلایلی را نیز در ردّ قدیم بودن آن ذکر می‌کنند؛ از جمله: لزوم لغو و عبث و کذب در قول خداوند و نیز لزوم تعدّد قدما و مانند آن^۱.

در اینجا باید پرسید، کسانی که قائل به قدم قرآن بوده‌اند، در حقیقت، مراد و منظورشان چه بوده است؟ آیا در قرآنی که به تدریج نازل شده و در آن اجزاء نسبت به هم، تقدّم و تأخّر دارند، می‌توان عقلاً جایی برای قدیم دانستن آن فرض کرد، در حالی که نشانه‌های مذکور، علامت حادث بودن آن است؟ یا مرادشان چیزی است که حقیقت آن، به علم الهی باز می‌گردد و به اعتبار قدیم بودن علم ذاتی حق و معلوم بودن حقیقت قرآن در آن مقام، آن را نیز قدیم دانسته‌اند؟ و پیداست که چنین چیزی، از محل نزاع، خارج است؛ ضمن اینکه اثبات چنین قدیمی بودن در حوادث دیگر هم قابل تصوّر است و دیگر اختصاصی به قرآن ندارد و اگر چنین باشد، باید در واقع، جدالهای گذشتگان را بیهوده تلقی نموده و هر یک را به نحوی توجیه کرد. اما به نظر می‌رسد که مطلب، به همین سادگی هم نباشد و به هر حال، اقوال هر دسته باید به دقت و در جای خود مورد رسیدگی قرار گیرد؛ اما قدر متیقّن و آن مقدار که بالوجدان - حتی از ناحیه قائلین به قدیم بودن - باید مورد اعتراف قرار گیرد، حادث بودن قرآن کریم است؛ به معنای آنچه در قالب لفظ و کتابت و در مرتبه نازلّه آن، در نزد ماست و اینکه کلام و تکلم، از اوصاف فعلی خداوند به حساب می‌آید و طبیعی است که نسبت به اوصاف فعلیه به راحتی معنای حدوث، قابل تصور باشد و همانطور که حضرت مولی الموحّدین علیه السلام فرموده‌اند:

... إنّما کلامه سبحانه فعل منه أنشأه و مثله لم یکن من قبل ذلك کائناً و لو کان قدیماً لکان إلهاً ثانیاً^۲.

۱. شرح باب هادی عشر، چاپ جدید، صص ۱۷-۱۸

۲. تفسیر المیزان، ج ۱۷، ص ۱۱۹

کلام خداوند، فعل انشایی خداوند است که قبل از انشا، موجود نبوده و اگر قدیم می‌بود، خدای دومی به حساب می‌آمد.

به نظر مرحوم علامه طباطبایی، اگر قرآن کریم را بدان جهت در نظر بگیریم که عبارت است از آیاتی خواندنی و دلالت می‌کند بر معانی ذهنی - مانند سایر کلمات - در این صورت، قرآن نه حادث است، نه قدیم (منظور جنبه اعتباری و قراردادی کلام است و حدوث و قدم، مربوط به امور واقعی؛ مثل، صوت و حروف ایجاد شده در فضا است)؛ آری به واسطه حدوث اصوات که معنون به عنوان کلام و قرآند، حادث است. و اگر بدان جهت در نظر گرفته شود که معارفی است حقیقی و در علم خدا - در این صورت - مانند علم خدا به سایر موجودات، قدیم خواهد بود. ایشان معتقدند، آنچه از لفظ تکلم در قرآن کریم به کار رفته، ظاهر در معنای متعارف است؛ یعنی، همان معنایی که هر خواننده‌ای همان را می‌فهمد؛ بدون اعتبارات و اصطلاحات خاصی که فلاسفه و حکما و دیگران درباره تکلم الهی مطرح کرده‌اند.^۱ در پایان این بحث، لازم است اشاره کنیم که آنچه برای اهل ایمان به قرآن دارای اهمیت بوده و باید بدان تکیه کنند، آن است که قرآن، واقعاً کلام نازل شده از جانب خداوند است و هدف و غرض اصلی از نزول آن، پس از ایمان به آن، عمل به دستورات آن می‌باشد؛ خواه آن را حادث بدانیم - که البته منشأ حدوث آن، انزال آن توسط خداوند است که آیات و سوره آن بطور تدریجی در ظرف ۲۳ سال بر پیامبر ﷺ، نازل شده است - و خواه آن را به اعتبار مرجع آن - که علم الهی است - قدیم بدانیم.

بنابراین، قرآن کلام الهی است و ظهور فعل او و مادون ذات متکلم است و نشانه او و درست نیست که از حد آن فراتر رفته و تجاوز نمود؛ کما اینکه هدایت را

۱. ترجمه تفسیر المیزان، چاپ جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، جلد ۱۴، صص ۳۴۵-۳۵۱ (با اختصار و اضافات)

جز از نور آن، طلب نتوان کرد. از این رو، امام رضا علیه السلام درباره قرآن فرمودند: «کلام الله لاتتجاوزوه ولا تطلبوا الهدی فی غیره فتضلوا»^۱

قرآن، مظهر حی لایموت

چنانکه پیش از این گفته شد، قرآن کریم از جمله آثار و نشانه‌های خداوند متعال است. بین هر اثر و مؤثری، نوعی رابطه و سنخیت، شرط است. خدای سبحان که واجد تمام صفات کمال است، در مقام خلق و ایجاد، نشانه و اثری از آن کمالات را به مخلوقات اعطا می‌کند. چنانچه موجودات، از قابلیت بیشتری برخوردار باشند، بهره و نصیب بیشتری از آن کمالات خواهند داشت؛ همان‌گونه که نسبت به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام چنین مظهریتی به حدّ نهایی و تامّ خود رسیده و آن انوار مقدسه، به عنوان انسانهای کامل، به مقام «کون جامع» دست می‌یابند و بر ملک و ملکوت، اشراف یافته و آینه تمام نمای اسماء و صفات الهی می‌گردند. قرآن مجید نیز، به عنوان نسخه و دستورالعمل هدایت انسان، تا مقام انسان کامل و نوری که به منظور رساندن بشر به آن قله بلند کمال نازل گردیده، واجد چنان مظهریت تام، برای اوصاف کمالی خداوند خواهد بود.

از جمله اوصافی که برای قرآن قابل اثبات است، صفت حیات و جاودانگی آن است؛ به این معنی که قرآن مجید مظهر خداوند حی لایموت است و راه رسیدن به حیات طیبه را به طالبان صادق و راستین نشان می‌دهد. قرآن، ریسمان مطمئنی است که انسان خاکی را از درجات نازل حیات حیوانی رفعت داده و به درجات عالی حیات انسانی نائل می‌سازد. البته، داشتن الگوی عینی و اقتدا به قرآن مجسم و تسلیم مقام ولایت بودن و تبعیت از سنت و سیره معصومین علیهم السلام شرط لازم

وصول به آن مقامات خواهد بود.

نبی و ولی معصوم، واسطه فیض و دعوت کننده خلق به سوی حقند؛ دعوتی که التزام عملی به آن، ضامن حیات حقیقی انسان است و خداوند سبحان، به واسطه رحمت و جود بیکران خویش، خواهان آن است که انسان، خود را در معرض چنین رحمت خاصه‌ای قرار دهد و از نعمت حیات پاکیزه انسانی، بهره‌مند شود؛ از این رو، فرمود: «یا ایها الذین آمنوا استجبوا لله وللرسول إذا دعاکم لما یحییکم...»^۱ و چیزی که خود فاقد حیات باشد، چگونه حیاتبخش خواهد بود؟ بنابراین، قرآن کریم، گذشته از آنکه دستوراتش حیاتبخش است، در ورای کالبد الفاظ و حروفش، از حقیقت و روحی برخوردار است که سراسر، حیات و نورانیت است و از آنجا که مظهر خدای حی لایموت است، وجودی جاودانه و همیشگی دارد؛ بطوری که باگذشت ایام و قرون، نه کهنه و فرسوده می‌شود و نه زوال و مرگی بدان راه می‌یابد.

برای روشن شدن چگونگی حیات و جاودانگی قرآن از زبان عترت، به روایاتی در این زمینه اشاره می‌کنیم.

امام رضا علیه السلام در مقام تعظیم از قرآن و تبیین نشانه اعجاز آن فرمود:

هو جبل الله المتین و عروة الوثقی و طریقته المثلی المودی الی الجنة و المنجی من النار. لایخلق من الازمنه و لایفت علی الالسنه لأنه لم یجعل لزمان دون زمان بل جعل دلیل البرهان و حجة علی کل انسان لایاتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه تنزیل من حکیم حمید.^۲

در این روایت شریف، قرآن کریم، ریسمان محکم الهی و دستگیره مطمئن و روش برگزیده خدا که به بهشت رهنمون می‌سازد و از آتش جهنم نجات می‌دهد،

۱. انفال / ۲۴

۲. عیون اخبار الرضا، ص ۲۷۱؛ بحار الانوار، ج ۱۷، صص ۲۱۰-۲۱۱

معرفی شده است و اینکه قرآن از چنان محتوا و حقیقتی برخوردار است که در طول زمانها و اعصار، کهنه و فرسوده نشده و هیچ فساد و سستی بدان راه ندارد و ارزش و خیر آن کاسته نمی‌شود؛ چرا که قرآن، مخصوص زمان و دوره‌ای خاص نیست، بلکه برای تمام ادوار و اعصار، راهنمای انسانهاست و از این رو، همواره دلیل و رهبری خواهد بود به سوی هر برهان صحیح و حجتی است بر هر انسانی. کتابی است عزیز و محکم که به واسطه حقیقتش، باطل را بدان راه نیست؛ زیرا که از جانب خدای حکیم و حمید، نازل شده است.

نیز در این زمینه از امام باقر علیه السلام نقل است که فرمودند:

إِنَّ الْقُرْآنَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ وَالْآيَةُ حَيَّةٌ لَا تَمُوتُ فَلَوْ كَانَتِ الْآيَةُ إِذَا نَزَلَتْ فِي الْأَقْوَامِ مَاتُوا، مَاتَتِ الْآيَةُ لَمَاتَ الْقُرْآنُ وَ لَكِنْ هِيَ جَارِيَةٌ فِي الْبَاقِينَ كَمَا جَرَتْ فِي الْمَاضِينَ^۱.

و امام صادق علیه السلام نیز فرمودند:

إِنَّ الْقُرْآنَ حَيٌّ لَمْ يَمُتْ وَإِنَّهُ يَجْرِي كَمَا يَجْرِي اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَ كَمَا يَجْرِي الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَ يَجْرِي عَلَى آخِرِنَا كَمَا يَجْرِي عَلَى أَوَّلِنَا^۲.

اصولاً از دلایل خاتمیت دین اسلام و ختم نبوت، کامل بودن دستورات، قوانین و معارفی است که خداوند متعال در کتاب قرآن به بشر ارزانی داشته است؛ بطوری که برای همیشه، انسان محتاج به یک برنامه صحیح زندگی را از غیر آن بی‌نیاز کرده است و سرّ جاودانگی حیات قرآن، اینچنین آشکار می‌گردد؛ چرا که تعالیم قرآن، هماهنگ با نیازهای فطری بشر است؛ فطرتی که از نوعی خلقت مخصوص برای انسان خبر می‌دهد و تبدیل و دگرگونی در خلقت خداوند، راه ندارد و بنابراین، نیازهای شناختی و میلها و گرایشهای قلبی و فطری انسان که

همواره در طول اعصار و قرون، ثابت و تغییر ناپذیرند، در آستانه قرآن، بار سنگین نیازها را بر زمین می‌نهند و در متن قرآن - که سراسر ذکر الهی است - به آرامش واقعی دست می‌یابند. «ألا بذكر الله تطمئن القلوب»^۱

بنابراین، قرآن اختصاص به اقوام و ادوار تاریخی معینی ندارد، بلکه برای تمام ملل و در سرتاسر دنیا و برای همیشه خواهد بود. چشمه نور قرآن که از مبدأ ازل سرچشمه گرفته است، از زمان نزول تاکنون، همچنان جریان داشته است و ظلمت سوز و احیاگر، نور حیات پاکیزه را در جان بشر دمیده است و تا منزل ابدیت، همراه او خواهد بود و به راستی اگر ماء معین و حی، ریشه‌های فطرت دل و عقل را سیراب نسازد، این تشنگی و محرومیت از حیات معنوی، چه طاقت فرسا و کشنده خواهد بود؛ «و جعلنا من الماء کلّ شیء حی»^۲؛ «و من أعرض عن ذکری فإنّ له معیشتاً ضنکاً»^۳

جریان قرآن در بستر تاریخ بشری، جریانی واحد و مستمر است؛ همچون شب و روز که پی در پی می‌آیند و همانند خورشید و ماه به دنبال هم شبانه‌روز، در آسمان حضور دارند. همان‌گونه که پیشینیان و امتهای گذشته، از خورشید و ماه و شب و روز بهره برده و آنها را تجربه کرده‌اند، ما نیز از این پدیده‌ها بهره برده و آنها را تجربه می‌کنیم. قرآن نیز جریانی چون جریان خورشید و ماه دارد؛ همان‌گونه که راهنما و حجت گذشتگان بوده است، حجت و راهنمای ما نیز هست و خواهد بود.

این جوشش رحمت عام الهی است که در مقام تشریح، قرآن را چون مشعلی فروزان، فرا روی انسان قرار داده و راه کمال را بدو می‌نمایاند؛ «الرحمن علّم القرآن»^۴ و خدای فیاض و حکیم نیز خود، حفظ این عطیه ملکوتی را عهده‌دار گشته و همراه با جلوه‌های گوناگون اعجاز نهفته در آن و تناسب و هماهنگی محتوای آن با نیازهای اصیل انسانی، حیات قرآن را با ابدیت و جاودانگی گره زده است. از این رو، هدایت

۱. رعد / ۲۸

۲. انبیاء / ۳۰

۳. طه / ۱۲۴

۴. الرحمن / ۱ و ۲

و دعوت قرآن به سوی بهترین طریقه و نظام فکری و عملی، رنگی جاودانه داشته و همواره در رسالت خویش با استحکام و هیمنه‌ای خلل ناپذیر، غالب و پیروز است؛ چراکه به حق نازل شده است؛ «و بالحق أنزلناه و بالحق نزل»^۱ و هیچ تباهی و بطلانی در آن راه ندارد؛ «لایأتیه الباطل من ینین یدیه و لا من خلفه»^۲ و در آن سوی حق و پس از آن، جز باطل و ضلال چیست؟ «فماذا بعد الحق إلا الضلال»^۳.

اما دربارهٔ مسأله زیاد شدن تازگی و طراوت قرآن در هر عصر و نزد هر نسلی، می‌توان گفت: خداوندی که جواد «و دائم الفضل علی البریه» است و خود، فرموده است: «و آتاکم من کلّ ما سألتموه»^۴ قرآن را به گونه‌ای قرار داده است که متکفل پاسخگویی به نیازهای همه دوران است. همان‌طور که نظام تکوین از آسمانها و زمین، نسبت به خداوند چنین هستند؛ یعنی هر موجودی در هر لحظه و آنی از خداوند سؤال می‌کند و خداوند در هر لحظه، با افاضه مستمرش به او پاسخ می‌دهد و خداوند این دو امر را - که سؤال مستمر و جواب پیوسته و دائم باشد - در این آیه جمع کرد و فرمود: «یسأله من فی السموات و الأرض کلّ یوم هو فی شأن»^۵ همچنین است جامعه بشری نسبت به مقام قرآن کریم؛ یعنی هرگونه مدارس و گفتگویی، با سؤال جدیدی مواجه است و این امر، طبیعتاً جواب تازه و مناسبی را می‌طلبد، از این رو از کوثر قرآن کریم، مطالب تازه و بی سابقه، چون آب گوارا می‌تراود و می‌جوشد. «یا من لاتزیده کثرة العطاء إلا جوداً و کرماً»^۶

مراد این نیست که با کثرت عطا، عطا پایان نمی‌پذیرد، بلکه با هر عطایی، جود و کرشم از دیاد می‌یابد و از این رو، قرآن که مظهر تام خداوندی است که «کلّ یوم هو فی شأن» بالذات، قرآن هم به واسطه آنکه چون چشمه‌ای تشنگان هر عصر را

۲. فصلت / ۴۲

۴. ابراهیم / ۳۴

۶. دعای افتتاح

۱. اسراء / ۱۰۵

۳. یونس / ۳۲

۵. الرحمن / ۲۹

سیراب می‌کند «کلّ یوم هو فی شأن» خواهد بود.^۱ اما حیات و جاودانگی قرآن، دارای ابعاد و مراتب دیگری نیز هست و به دیگر سخن، در مراتبی بالاتر از مرتبه دلالت وضعی و لباس کتبی و شکل الفاظ - که مرتبه نازل قرآن است - قرآن را روح و حقیقتی است که هم‌اکنون در مراتبی بالاتر، همچون لوح محفوظ و کتاب مکنون، دارای حیات و حضوری نورانی و ملکوتی است و البته جز اهل طهارت، بدان راه ندارند؛ لیکن، ادراک و شهود بعضی از مراتب نورانی قرآن، برای سایر مؤمنین از اهل خلوص و تقوا نیز میسر است و بطور کلی، راه باطن برای اهل آن مسدود نیست.

چهره دنیوی و اخروی قرآن

اهل ایمان و معرفت، بر این باورند که عالم هستی در پس چهره ظاهری خود که عالم شهود است، دارای چهره دیگری نیز هست که آن را عالم غیب و ملکوت می‌نامند. هر چند که در نزد خداوند متعال، همه چیز آشکار و پیداست و هیچ چیز در مقابل علم نافذ او مخفی نمی‌ماند و برای او غیب، مفهومی ندارد، اما برای ما که موجوداتی محدود و ناقص هستیم، بعضی از امور - بطور نسبی - جزو عالم غیب محسوب می‌شود؛ کما اینکه بعضی از امور، غیب مطلق به حساب آمده و همواره برای ما به صورت غیب، باقی خواهد ماند؛ همچون ذات باری تعالی که غیب الغیوب است و حتی خاتم الانبیا نیز در چنان مقامی ندای «ما عرفناک حق معرفتک» سر داده‌اند.

بنابراین، هر چیزی در این عالم، دارای دو بُعد یا دو چهره خواهد بود؛ چهره‌ای ظاهری و مشهود و چهره‌ای باطنی و مربوط به غیب. راه یافتن از ظاهر به باطن، از

ملک به ملکوت و از دنیا به آخرت، نوامیس و احکام و شرایط و موعد خاص خود را می‌طلبد. ظهور ملکوت و عوالم غیبی برای انبیا، اولیا و صلحا، به انحاء مختلف رخ داده است و ما عالیت‌ترین شکل چنین انکشاف و ظهوری را در معراج پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سراغ داریم. بنابراین، کسی می‌تواند از باطن و ملکوت خبر دهد که خود بدانجا راه داشته باشد؛ خدا، ملائکه، پیامبر و اوصیا و اولیای الهی، مخبران صادق اخبار غیب و ملکوتند؛ آنانند که می‌توانند از چهره باطنی و ملکوتی قرآن خبر دهند.

خسران و زیان مهلکی که دامنگیر انسان می‌شود، از غفلت نسبت به جنبه ملکوتی امور یا انکار عالم غیب ناشی می‌شود. انسانی که در پرتو عقل و وحی، برای وجود خویش مبدأ و منتهایی غیبی قائل باشد، شعارش کریمه «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»^۱ است و کسی که نه خود را شناخته و نه مبدأ و منتهای خویش را، بهیمه‌ای است انسان‌نما. «یعلمون ظاهراً من الحیوة الدنیا و هم عن الآخرة هم غافلون»^۲

قرآن کریم که خود عطیه‌ای غیبی است، تصویری جامع از هستی و مراتب آن ارائه می‌دهد و ما را با مبادی غیب و عوالم ملکوت آشنا می‌سازد و راه و رسم سیر و عروج و ارتقا به مدارج قدس و قرب جوار الهی را می‌آموزد و مرجع و منتهای انسان را لقاء الله معرفی می‌کند؛ «وَإِن إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَىٰ»^۳؛ «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمَلَأْتَهُ»^۴. کتابی اینچنین که ما را با حقایق آشنا می‌کند و چون ریسمانی محکم، واسطه پیوند ما با مبدأ متعال است، باید همراه با معرفت و تدبیری شایسته، مورد تمسک قرار گیرد. به راستی، چهره دنیوی قرآن، برای ما چگونه است؟ چهره باطنی آن، چقدر برای ما ظهور و تلالؤ دارد؟ پیداست تعظیم و تکریمی که شایسته مقام و منزلت قرآن باشد، وابسته به شناخت بیشتر آن است؛ مادامی که حقیقت قرآن و جنبه غیبی و ملکوتی آن مورد غفلت یا تردید باشد و تا زمانی که از قرآن، جز

خط و کاغذ نشناسیم - که مرتبه نازل و وجودی آن است - انتظاری جز این نمی توان داشت که چنین کتاب با عظمت و حیاتبخشی، مهجور و غبارگرفته در طاقچه ها باشد و فراموش شده در خاطرها یا منحصر به قرائت برای اموات باشد! به راستی باید به این پرسش، پاسخ گفت که فلسفه نزول کتاب الهی و تحمّل رنج و مشقات تبلیغ و تبیین احکام و معارف آن توسط پیامبر عظیم الشان اسلام و ائمه هدی علیهم السلام، چه بوده است و آیا برخورد و معامله ای که با قرآن می شود، شایسته چنین کتابی خواهد بود؟!

این است گوشه ای از چهره دنیوی قرآن که آیت مظلومیت اوست. تاریخ قرآن، از این جهت، شاهد بی حرمتیهای بسیاری است که نسبت به این کتاب هدایت روا داشته اند. گاه آتش جهل و دنیاپرستی، برگهای هدایت و رحمت آن را سوزانده است و گاه تفسیرهای نابجا و سوء استفاده های فرقه ای و سیاسی، آن را بازچینه افکار آلوده ساخته است و گاه وسیله ای بوده است برای سرپوش نهادن بر خطاها و انحرافات اهل نفاق و باطل و زمانی نیز بر سرنیزه ها قرار گرفته است.

به رغم تمام این مظلومیت ها و ناروایی ها، قرآن مجید، پیروزمندانه، عزت و استیلای خود را به اثبات رسانیده و چهره های زیبای خود را در اشکال مختلف نشان داده است. اهل دانش و هنر، چهره های زیبایی از قرآن را ارائه کرده اند که همواره مایه افتخار و مباهات است. اینها همه برخاسته از نگاه تقدیس و احترام به آن و درک عظمت های موجود در آن است.

گذشته از حیطة دانش و هنر، قرآن، در غالب سنتی، در مجالس عمومی و در ایام مبارک و ساعات فرخنده، مورد استفاده های گوناگون معنوی قرار گرفته و مایه وحدت و عطرآگین شدن روابط انسانی می شود و چون دارویی است که برای دردهای روحی و حتی جسمی، بدان متوسل می شوند؛ کما اینکه در طلیعه هر کلام و حرکتی بدان توجه دارند. بنابراین اهداف و علایق مختلف و باورهای گوناگون از قرآن، منشأ چهره های متنوعی برای آن در دنیای ما شده است که بعضی از آنها زیبا

و جذاب و بعضی، قابل تأمل است. آنچه مسلم است این که اگر ابرهای تیره و تار جهل و غفلت و استخفاف در حق قرآن به کناری رود، چهره زیبا و نورانی آن - چون خورشید - جلوه خواهد کرد. حضرت علی علیه السلام در فرمایشی، خبر از دوره ای می دهند که قرآن و اهل آن، در بین مردم به چشم نمی آیند؛ در آن زمان، چیزی پنهان تر از حق و آشکارتر از باطل نیست. تا اینکه می فرمایند:

گویا این مردم گمراهند که پیشوایان کتابند و قرآن امام و رهبر آنها نیست. در آن روزگار، در بین مردم از قرآن جز اسمی باقی نمانده و جز خط و نوشته ای از آن نمی شناسند ... فلم یبق عندهم منه إلا اسمه و لا یعرفون إلا خطه و زبیره ...^۱

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «رُبَّ تال القرآن و القرآن یلعنه» (چه بسا تلاوتگر قرآنی که قرآن، او را لعن می کند.) آنکه مؤدب به آداب الهی و قرآنی نمی شود و از نعمت رشد و هدایت بی بهره است، هرچند قرآن بخواند و با صوت زیبا هم بخواند، در واقع مورد لعنت قرآن واقع شده است و آثار و علائم این نفرین، همان محرومیت های روحی و معنوی است. بنابراین، گاهی چهره دنیوی قرآن، اینچنین رقت انگیز و غم بار است؛ چرا که به او بی توجهی کرده و فراموشش نموده اند یا به آن رو آورده اند، اما بطوری که خود قرآن، قاری خود را لعن می کند و از او شکایت دارد. اما در مقابل، کسانی هم یافت می شوند که با قرآن مانوس بوده و از آن بهره مندند؛ چنین کسانی - بی گمان - اهل معرفت و تقوایند.

علی علیه السلام در خطبه ای - معروف به خطبه همام - در توصیف پارسایان می فرمایند:

... أمّا اللیل فصافون أقدامهم تالین لأجزاء القرآن یرتلونها ترتیلاً یحزّنون به أنفسهم و یرتشیرون به دواء دائهم ...^۲

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳، صبحی صالح و ۱۸۴ فیض الاسلام

اما چون شب‌هنگام فرا رسد، برای نماز برپا ایستند و آیات قرآن را با تأمل و اندیشه بخوانند و با خواندن و تدبّر در آن، خود را اندوهگین سازند و به وسیله آن به درمان دردهایش کوشش دارند

حضرت زین العابدین، امام سجّاد علیه السلام فرمودند:

آیات القرآن خزائن العلم. فكلما فتحت خزانه فينبغي لك أن تنظر فيها!^۱
آیات قرآن کریم گنجینه‌های علم است. پس هرگاه گنجینه‌ای را گشود، شایسته است که در آن بنگری و تأمل ورزی.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند:

من أعطاه القرآن فرأى أن أحداً أعطى شيئاً أفضل مما أعطى فقد صغر عظيمًا و عظم صغيراً.^۲

کسی که قرآن به او عطا شود و گمان کند که به کسی، برتر و ارزشمندتر از آنچه به او عطا شده، داده‌اند، به تحقیق، چنین کسی امر بزرگی را کوچک شمرده و چیز کوچکی را بزرگ پنداشته است.

آری، آن که نور و هدایت و خیر و رحمت و علم و حکمت و شفا و شفاعت را در سایه قرآن، دارا باشد، چه فقر و کمبودی خواهد داشت؟! و آن که این همه را ندارد، چه خواهد داشت!؟

علی علیه السلام فرمودند:

واعلموا أنه ليس على أحد بعد القرآن من فاقة ولا لأحد قبل القرآن من غنى.^۳
بدانید که پس از داشتن قرآن برای احدی فقر و کمبودی نخواهد بود و بدون داشتن قرآن کسی به بی‌نیازی دست نیافته است.

۲. همان، ص ۱۳

۱. بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۳۱۶

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶

با مطالبی که بیان شد، خواننده بصیر، نیک دریافته است که مقصود و غرض ما از چهره دنیوی قرآن چیست. عمده عنایت ما در این باره - با قطع نظر از اوصاف و ویژگیهای قرآن - معامله ما با قرآن و آثار آن می باشد.

اکنون، قرآن کریم - در عین صامت بودن - ناطق به هدایت است و ما را به تدبّر در خویش فرا می خواند و چون شاهدهی در میان ما حضور دارد. امروز، او چون نصیحتگری خیرخواه است که پیامش همواره تازگی داشته و تأثیرگذار است. بهار دلها و داروی دردها و فراخی سینه هاست و سرانجام، سفره گسترده تأدیب الهی است که «القرآن مآدبه الله»^۱.

حضرت سجاده علیه السلام در دعای چهل و دوم از صحیفه سجاده، دعایی پرمحتوا و آموزنده دارند که به هنگام ختم قرآن خوانده می شود. در این دعای شریف، امام علیه السلام می آموزند که درباره قرآن، باید چه چیزهایی را از خداوند درخواست نمود و بطور غیرمستقیم، ما را متوجه این معنی می سازند که در واقع، با قرآن چگونه معامله و برخورد نماییم تا خداوند برکات قرآن را در دنیا و آخرت شامل حال ما گرداند. با دقت در تعابیر این دعا روشن خواهد شد که امام علیه السلام چه زیبا جایگاه حقیقی قرآن را در جای جای زندگی تصویر کرده، نقش قرآن را در هر مسأله و موقعیت حساسی متذکر می شوند.

قرآن کریم، در تمام مراحل و حالات زندگی، دستگیر و پناه ماست و به راستی، چه زیبا و شکوهمند است، هنگامی که امام معصوم علیه السلام به عنوان قرآن ناطق اینچنین به ترسیم چهره دنیوی و اخروی قرآن می پردازند و با بهترین سبک و پرجاذبه ترین قالب بیانی، ما را با معارف الهی و وظایف انسانی آشنا می سازند.

اکنون برای تکمیل این بحث، با ذکر چند روایت، چهره اخروی قرآن را از دیدگاه اهل بیت علیهم السلام ارائه می دهیم؛ با این امید که در خلال روایات وارد شده در این

۱. حدیثی از پیامبر اکرم (بهارالانوار، ج ۹۲، ص ۱۹)

زمینه، به درجات دیگری از شناخت و معرفت نسبت به حقیقت قرآن نائل آیم و با عمق بخشیدن به چنین معرفتی، توفیق حق تلاوت و رعایت مقام قرآن را با عمل به آن به دست آوریم. اما پیش از ذکر روایات، محتاج آنیم که به مقدماتی اشاره نماییم: با قبول این اصل اساسی و دینی که انسان - پس از مرگ - با مراحل دیگری از حیات؛ چون عالم برزخ و قیامت نیز مواجه است، بسیار مهم خواهد بود که بدانیم چه نسبت و رابطه‌ای، بین دو عالم دنیا و آخرت وجود دارد و بطور کلی، انتقال از این عالم به عالم دیگر، چه آثار و لوازمی با خود به همراه دارد. با کمی دقت، معلوم می‌شود که فهم و درک ما از عالم آخرت، با تکیه بر فکر و تعقل محض و با قطع نظر از نصوص دینی، بسیار اندک بوده و تقریباً هیچ به حساب می‌آید؛ از این رو، دانستن چگونگی امور عالم در آخرت - عموماً - و وضع و چهره اخروی قرآن کریم - خصوصاً - جز با اتکا به منقولات دینی و اخبار خاندان وحی، ممکن نخواهد بود. از جمله معارف قرآن و عترت، ذی‌شعور دانستن سراسر هستی است و مسأله تسبیح‌گویی موجودات - حتی جمادات - و شهادت و گواهی اعضا و جوارح آدمی و شهادت زمانها و مکانها، اموری است که در آیات و روایات، از آنها سخن رفته است.

از این گذشته، مطلب دیگری که حائز اهمیت بوده و نقش کلیدی در فهم بهتر چهره اخروی قرآن دارد، مسأله تمثّل و تجسّم احوال و اوصاف و افعال است و نیز مسأله ارتباط فعل و جزا و چگونگی تناسب آنها. و باید دانست که روایاتی که در تمثّل روزه و نماز و زکات و ولایت و صبر و رفق و قرآن و تسبیح و تهلیل و سایر عبادات و معاصی - به صورت خاصی که مطابق واقع آنهاست - وارد شده، از حدّ شمار، خارج است!

در اینجا به ترجمه یک روایت اشاره می‌کنیم که در آن، نماز با صورت غیبی

ملکوتی آن جلوه کرده است. ضمن اینکه دانسته می‌شود که اعمال، خود به نحوی از حیات برخوردارند؛ کما اینکه از اخبار، در این باب، دانسته می‌شود که موجودات، دارای حیات ملکوتی بوده و عالم ملکوت - سراسر - حیات و علم است «وإن الدار الآخرة لهی الحيوان»^۱.

حضرت صادق علیه السلام فرمودند:

کسی که نمازهای واجب را به‌جا آورد در اوّل وقت آنها و به‌پا دارد حدود آنها را، فرشته، آنها را به‌سوی آسمان بالا برد، در حالی که سفید و پاکیزه است؛ آن نماز گوید: خداوند تو را حفظ کند همانطور که تو مرا حفظ کردی و نگاه داشتی، فرشته کریمی مرا به ودیعت گرفت. و کسی که بدون علّتی، آن نمازها را بعد از وقت آنها به‌جا آورد و حدود آنها را به‌پا ندارد، فرشته، آنها را بالا برد، در حالی که سیاه و تاریک است؛ آن نماز فریاد زند به او که: مرا ضایع کردی؛ خداوند تو را ضایع کند همانطور که مرا ضایع کردی و خداوند تو را مورد رعایت خویش قرار ندهد همانطور که مرا مراعات نکردی.^۲

در بعضی از روایات، سخنی از تمثیل عمل انسان بطور کلی و مطلق، به‌میان آمده است. شاید مقصود، آن باشد که انسان، تمام اعمال خیر و شرّ خویش را پس از مرگ، بطور مجسم و ممثّل، خواهد دید. چنانکه خداوند می‌فرماید «فمن يعمل مثقال ذرّة خیراً یره و من يعمل مثقال ذرّة شرّاً یره»^۳ یا می‌فرماید: «و وجدوا ما عملوا حاضراً و لا یظلم ربك أحداً»^۴.

از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود:

هنگامی که میت در قبر قرار می‌گیرد، شخصی برای وی متمثل می‌شود به وی می‌گوید: ما سه چیز بودیم یکی رزق تو که با انقطاع اجلت منقطع شد. دیگری همسر و فرزندان تو که تو را پشت سر نهادند و برگشتند و سومی، من که عمل تو

۱. امام خمینی، شرح چهل حدیث، ص ۴۳۸، (حدیث ۲۷)؛ عنکبوت / ۶۴

۲. امامی، ص ۲۵۶؛ وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۹۰

۳. کهف / ۴۹

۴. زلزله / ۷-۸

هستم و با تو باقی ماندم. هانا که من از میانه این سه چیز در نزد تو از همه کم‌ارزستر و کمتر مورد اعتنا بودم^۱.

با اصول و مقدماتی که ذکر نمودیم، اینک می‌پردازیم به ذکر روایاتی که دربارهٔ چهرهٔ اخروی قرآن وارد شده است.

جابر از امام باقر علیه السلام روایت کرده که حضرتش فرمودند:

قرآن، روز قیامت در بهترین صورتی می‌آید و بر مسلمانان عبور می‌کند؛ پس آنها می‌گویند: این مرد از ماست پس قرآن از آنها بگذرد و نزد پیغمبران آید و آنها هم می‌گویند: او از ماست؛ تا به درگاه رب العزّة صلی الله علیه و آله می‌رسد و می‌گوید: پروردگارا فلان پسر فلان است که من در دنیا روزهای گرمش را به تشنگی کشاندم و شبهای او را بی‌خواب کردم و فلان پسر فلان است که نه روز او را به تشنگی کشاندم و نه شبش را بی‌خواب کردم. پس خدای تبارک و تعالی می‌فرماید: آنها را به بهشت بر و هر کدام را در مقام خود جای بده و قرآن برخیزد و قرائیان دنبال او بروند و او می‌گوید به هر مؤمنی: قرآن بخوان و بالا برو. فرمود: هر کدام قرآن می‌خوانند، بالا می‌روند تا هر شخصی به درجهٔ خود می‌رسد که برای او مقرر شده است و در آن منزل می‌گیرد^۲.

روایتی که ذکر شد، نمونه‌ای بود از آنچه در کتب روایی ما، در این باره سخن رفته است. همانطور که از این روایت و روایات مشابه آن برمی‌آید، قرآن کریم با چهره‌ای دیگر و زیباترین صورت در آخرت، تجلی و ظهور و تمثل دارد؛ با خداوند و مؤمنین، گفتگو می‌کند و به شفاعت نیز می‌پردازد؛ کما اینکه درجات بهشت، به عدد آیات و حروف قرآن سنجیده شده است و در واقع، هرکسی، با ایمان و عمل به قرآن و متحقق شدن به حقایق قرآنی، بهشت خویش را فراهم کرده است و به هر میزان که در این باره، رشد و پیشرفت کرده باشد، از درجات بالاتری در بهشت،

۱. کافی (فروع)، ج ۳، ص ۲۴۰، حدیث ۱۴

۲. اصول کافی، کتاب فضل قرآن، ترجمه و شرح آیه‌الله محمدباقر کمره‌ای، ج ۶، ص ۳۹۳

بهره‌مند خواهد بود. از دیگر سو، کسانی که به قرآن بی‌توجهی کرده‌اند یا آیات و سوری از آن را فراموش کرده باشند، همان سوره‌ها، به صورت موجودی نورانی در درجه‌ای بالاتر، شخص را خطاب کرده و علت تنزل رتبه او را در بهشت، چنین بیان می‌کند که اگر ما را حفظ و مراعات می‌کردی، تو را به این درجه ارتقا می‌دادیم. یعقوب احمر، گوید:

به امام صادق علیه السلام گفتم: من بدهکاری بسیاری دارم و تا آنجا اندوه و پریشانی به دلم راه یافته که قرآن را از دستم ربوده است و فراموشم کرده، امام صادق علیه السلام فرمود: قرآن، قرآن، راستی که یک آیه از قرآن و یک سوره از آن، روز قیامت می‌آید تا هزار درجه بالاتر می‌رود؛ یعنی، در بهشت و می‌گوید: اگر تو مرا با خود نگهداشته بودی، تو را به این مقام می‌رسانیدم!

روایاتی از این قبیل، پرده از اسرار شگرفی برمی‌دارد که درخور تأمل و دقت فراوان است و معارف بی‌شماری را در خود، نهفته دارد که ضیق مجال و توان ناچیز ما، اجازه توضیح و تفصیل بیشتر را نمی‌دهد. اعماق و بطون معانی این قبیل روایات را به اهل آن وامی‌گذاریم.

قرآن، تجلیگاه خداوند

پیش از این، اشاره‌ای کوتاه به مسأله تجلی نمودیم و درباره اقسام وحی، از کلام امام علیه السلام چنین استفاده کردیم که در وحی مستقیم و بی‌واسطه، خداوند بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تجلی کرده است و یادآور شدیم که تجلیات خداوند دارای مراتب گوناگون است و به اعتباری، دارای ظهورات متنوعی است و اصولاً حقیقت قرآن کریم در مقام تنزل، همان تجلی خداوند است به وصف تکلم و هدایت تشریحی که

از شوون ربوبیت الهی محسوب می‌شود.

نظیر چنین حقیقتی درباره‌ی کلی نظام تکوین و عالم خلقت، قابل تصور است. به این معنی که کتاب آفرینش و نظام تکوین نیز، مظهر یا مظاهر تجلیات حق متعال به حساب می‌آید؛ همان‌گونه که در قرآن کریم از پدیده‌های خلقت با عنوان آیه؛ یعنی، علامت و نشان، یاد شده است؛ مانند «و کأین من آیه فی السموات و الأرض یمرون علیها و هم عنها معرضون»^۱ و به عبارتی، هر پدیده و مخلوقی - به مقدار کمال و هستی خود - آیه‌ای است که عکس رخ یار را به وجهی می‌نمایاند. بنابراین، همان‌طور که مسأله خلقت و ایجاد - به یک معنی - همان تجلیات خداوند و ظهورات کمالات اسماء و صفات الهی است، همچنین به اعتبار نسبت و تناسبی که بین ظاهر و مظهر و جلوه و ذوالجلوه برقرار است، مظاهر و جلوات الهی که همان مخلوقات و ماسوای خداوند باشند، هر یک در حدی و به مقدار سعه وجودی خود و کمالاتی که از خداوند کسب کرده‌اند، نمایانگر آیه و آینه آن ذات بی‌مانند خواهند بود؛ چه در نظام تکوین و چه در نظام تشریح. با این بیان مختصر معلوم می‌شود که مسأله تجلی، یک اصل بسیار مهم و عمیق در باب معارف الهی قلمداد می‌شود؛ بطوری که فهم و درک صحیح مفهوم آن، نقش اساسی را در فهم چگونگی خلقت، ارتباط خداوند با هستی و حتی فلسفه خلقت ایفا می‌کند.

خوشبختانه، با وجود آیات و روایاتی که به این مسأله مربوط می‌شود، دلیلی برای نادیده گرفتن این حقیقت ارزشمند وجود نخواهد داشت. ضمن اینکه صرف مطرح شدن این بحث (تجلی) در کلمات عرفا و میانه نداشتن دسته‌ای با این طایفه، مانع از آن نخواهد بود که از حکمت - که گم‌شده مؤمن است - دست بشویم و آیا چنین نیست که گاهی اهل باطل، از حقایق سخن می‌گویند؟! به هر صورت، آنچه باید بدان اعتراف نمود، آن است که پس از قرآن کریم و کلمات اهل بیت

۱. و چه بسیار است نشانه‌های ذات مقدس خدا در آسمانها و زمین، که می‌گذرند بر آن علامات و آیات و از آنها اعراض می‌کنند بدون آنکه به هوش آیند. (یوسف/ ۱۰۵)

عصمت علیها السلام عارفان حقیقی و شاگردان راستین مکتب وحی، به لطایف و حقایق چشمگیری پیرامون این مسأله غامض اشاره کرده‌اند که چشم‌پوشی از آنها، جز حرمان و خسران، چیزی نخواهد بود. در هر حال، انگیزه ما برای ورود به این بحث به عنوان یک مقدمه، جز روشنتر شدن حقیقت قرآن و رسیدن به شناختی بیشتر نسبت به آن نخواهد بود.

ابتدا پردازیم به معنای لغوی تجلی. بطور خلاصه، واژه تجلی به معنای وضوح و انکشاف و ظهور شیء و از نهانی و کمون و بطون در آمدن است و مقابل آن، خفا است.^۱

اما در اصطلاح عرفان، تجلی عبارت است از آشکار شدن ذات مطلق حق تعالی و کمالات او پس از متعین شدن به تعینات ذاتیه یا اسمائیه یا افعالیه‌اش، برای خود یا برای غیر او (یعنی در آینه فعل) به نحوی که تجافی یا حلول یا اتحاد لازم نیاید.^۲

از مرادفات تجلی، «ظهور» است که آن را تعین امر مطلق دانسته‌اند؛ یعنی، مطلق، هنگامی مُدْرَک و معلوم واقع می‌شود که متعین شود و به نسبت قیدی که بدان محدود شود، ظهور می‌نماید.^۳ این ظهور و تجلی را به نوعی حرکت تعبیر کرده‌اند و آن را «حرکت حُبّی» می‌نامند؛ چرا که ناشی از دوست داشتن خداوند نسبت به ذات خود و ظهور و افشای کمالات خود در قالب مظاهر بوده است.^۴

معنای آیه و آیت بودن عالم که در قرآن کریم، فراوان استعمال شده نیز همین است و اساساً حُبّ به آشکارسازی حق تعالی برای خویش و در آینه فعل خویش است که غرض و توجیه‌گر تحقق عالم است.^۵ بنابراین، تمام هستی با مراتب

۱. مصباح اللغه؛ معجم مقاییس اللغه؛ صحاح اللغه جوهری

۲. سعید رحیمیان، ظهور و تجلی در عرفان نظری، ص ۳۹

۳. همان، ص ۴۳

۴. همان، ص ۴۴

۵. همان، صص ۵۱-۵۲

گونگونش، مظاهر کمالاتِ خداوند به حساب می‌آید و هر چیزی در هستی و ظهورِ خود، و امدارِ ایجاد و افاضهٔ حق متعال است، «الله نور السموات و الأرض»^۱. از این رو می‌توان با رو کردن به هر سو و جهتی، ناظرِ وجه کریم او بود «فأینما تَوَلَّوْا فَنَمَّ وَجْهَ اللَّهِ»^۲ و او را در مقام فعل و تعینات صفاتی مشاهده کرد؛ چرا که او ظاهر است و به چشم دل می‌توان جمال بی‌مانند او را دید؛ هرچند که «لاتدرکه الأبصار»^۳ اینجاست که امیر مؤمنان فرمود: «ما کنتُ أعبد ربّاً لم أره» (هرگز خدایی را که ندیده‌ام، نپرستیده‌ام).

سالکان کوی حقیقت، به شوق دیدارِ یارِ ازل و ابد، حجابهای ظلمانی و نورانی را باید به توفیق الهی به کناری زنند و درجات و جودی خویش را از نقص به کمال - با سیری مداوم - بیمایند و «غبارِ ره بنشانند» تا به رزقِ کریمِ دیدارِ محبوبِ حقیقی نائل آیند؛ همو که «نزدیکتر از رگ گردن ما به ماست»^۴ و همو که هیچ چیزی گنجایش او را ندارد، جز قلبِ مؤمن «لم یسعی سماء و لا أرض و وسعی قلب عبدی المؤمن»^۵ و بدین سان، آن که حقیقت خویش را بشناسد، خدای خویش را شناخته است «من عرف نفسه فقد عرف ربه»^۶ چرا که انسان، خود آیتِ عظمای الهی است و وسیعترین آینه‌ای است که می‌توان، جلوه‌های کمالاتِ خداوند را در آن مشاهده کرد. «و فی أنفسکم أفلا تبصرون»^۷

پس از بیان مقدماتی که ذکر آن را لازم دانستیم، باز می‌گردیم به خود قرآن کریم. گذشته از آنکه نزول قرآن کریم به نحو تجلی الهی بوده است و در دعای شب مبعث آمده است: «اللهم إني أسئلك بالتجلي الأعظم في هذه الليلة من الشهر المعظم»^۸ نیز، از آن حیث که خود، یکی از جلوه‌ها و آیات الهی محسوب می‌شود، آینه‌ای

۲. بقره / ۱۱۵

۱. نور / ۲۵

۴. ق / ۱۶

۳. انعام / ۱۰۳

۶. همان، ج ۲، ص ۳۲

۵. بهار الانوار، ج ۵۸، ص ۳۹ (حدیث قدسی)

۸. مفاتیح الجنان

۷. ذاریات / ۲۱

است که جمال و جلال الهی را جلوه گر ساخته و می‌نمایاند. در خصوص این موضوع، روایات نغزی از ائمه هدی علیهم‌السلام وارد شده است که همراه با ذکر آنها به ترجمه و توضیح مختصری درباره آنها خواهیم پرداخت. حضرت علی علیه‌السلام درباره تجلی خداوند در کتابش فرمودند:

... فتجلی سبحانه لهم فی کتابه من غیر أن یكونوا رأوه بما أراهم من قدرته و خوفهم من سطوته ...^۱

پس از این، خدای سبحان در کتاب آسمانی خود تجلی کرد بی آنکه او را دیده باشند و این تجلی به وسیله چیزهایی از قدرت خویش بود که به آنها نشان داد و چیزهایی از قهر و غضب خود بود که ایشان را بیم داد ...

در بعضی از نسخه‌ها با این تعبیر مواجه می‌شویم:

فتجلی لهم سبحانه فی کتابه من غیر أن یكونوا رأوه، فأراهم حلمه کیف حلم و أراهم عفوه کیف عفا و أراهم قدرته کیف قدر و خوفهم من سطوته و کیف خلق ما خلق من الآیات و کیف محق من محق من العصاة ... و کیف رزق و هدی و أعطی ...^۲

در اینجا هم، کیفیت این تجلی را آشکار می‌سازد که چگونه خداوند با اوصاف و افعال گوناگونش؛ مانند، حلم ورزیدن، عفو کردن، خلق کردن، نابود ساختن، روزی دادن، هدایت کردن، عطا کردن و... و چگونگیهای هریک از آنها، بر خلقش تجلی کرده است، اما روشن است که مراد از تجلی او در کتابش، به این معنی نیست که بتوان به چشم سر، او را دید؛ از این رو برای احتراز از این توهم، تعبیر: «من غیر أن یكونوا رأوه» را اضافه کردند.

حضرت صادق علیه‌السلام نیز مشابه همین معنی، فرمودند:

«لقد تجلی الله لخلقه فی کلامه و لکنهم لایبصرون»^۱
بنابراین معلوم گردید که خداوند، بطور کلی از طریق خلق و ایجاد مخلوقات، تجلی می‌کند و نیز در آینهٔ مخلوقات به وجهی رؤیت و مشاهده می‌شود، از این رو علی علیه السلام در جای دیگر فرمودند:
«الحمد لله المتجلی لخلقه بخلقه»^۲ (حمد، از آن خدایی است که به وسیلهٔ مخلوقاتش بر آنها تجلی کرده است.)

و قرآن کریم، خود یکی از مخلوقات خداوند به حساب می‌آید و حق متعال در آن به بهترین وجهی بر بندگان خویش تجلی نموده است. اما چه بسا چیزی از شدت ظهور و هویدایی، در خفا و نهانی می‌افتد و چه بسا حجابهای معاصی و غفلتها که مانع از چنین مشاهده و رؤیتی می‌شود. بنابراین، خداوند متعال از طریق تکلم و وحی و نشان دادن علم و قدرت و سایر صفات و افعال خویش و چگونگی ذات خود و تعریف آن در کلام الهی، خود را به خلق نشان داده است و تجلی کرده است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی